پیشخوان

هگل به روایت دریدا

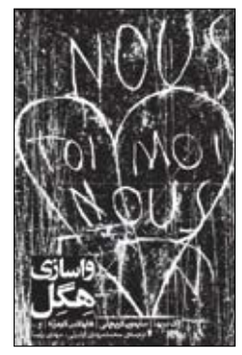

«دریدا چطور هگل را می‌خواند؟ مواجهه دریدا با این قله و پرتگاه متافیزیک چگونه است؟ اگر تصلّب نظام هگلی را از تفکر وی حذف کنیم چه باقی می‌ماند؟ چطور می‌توانیم آثار نظام‌مندترین فیلسوف تاریخ را به منزله آثاری ادبی بخوانیم؟»

به تازگی انتشارات **«رخدادنو»** کتابی در قالب مجموعه مقالات منتشر کرده که تلاشی است برای پاسخ به سؤالات فوق. این کتاب که **«واسازی هگل»** عنوان گرفته، مقالاتی از ژاک دریدا، سایمون کریچلی، هاینتس کیمرله، دبورا شافن و سوزان گیرهارت را شامل می‌شود که به قلم **دکتر محمدمهدی اردبیلی** و **دکتر مهدی پارسا** گزینش و ترجمه شده است.

به نظر می‌رسد ایده وحدت‌بخشی که مقالات مختلف از نویسندگان متعدد را گردهم آورده، بررسی و واکاوی نقدهای ژاک دریدا (فیلسوف پست مدرن فرانسوی) بر هگل (فیلسوف ایده‌آلیست آلمانی) است. دریدا در دو متن اصلی‌اش به نقد و بررسی اندیشه هگل پرداخته یا به تعبیری دریدایی هگل را واسازی (deconstruction) کرده است. یکی کتاب ناقوس مرگ (Glas) و دیگری در مقاله «حفره و هرم» در کتاب حواشی فلسفه.

خوانش دریدا از هگل، همچون خوانش وی از دیگر متفکران بزرگ غربی، شوک‌آور و متفاوت است. توجه به آنتیگونه، خانواده، یهودیت و مسیحیت و نشانه و مقبره در متون هگل و خوانش این متون با محور قرار دادن این مفاهیم، هگل را از فیلسوفی خشک و انعطاف‌ناپذیر، به متفکری جذاب و حتی شگفت‌انگیز بدل کرده است.

در کتاب «واسازی هگل» تفاسیری از خوانش دریدا از هگل، به علاوه نسخه‌ای از یکی از متون مهم دریدا درباره هگل آورده شده است. علاقه‌مندان دریدا می‌توانند در این کتاب نمونه‌ای از خوانش واسازانه را ببینند و علاقه‌مندان هگل می‌توانند با نگاهی متفاوت به فیلسوف مورد علاقه‌شان مواجه شوند. در نتیجه گردآورندگان این اثر نیز کتاب را به دو بخش تقسیم کرده‌اند: بخش نخست، «ناقوس مرگ» و بخش دوم، «نشانه‌شناسی هگل». بخش نخست به ترجمه شرح‌هایی از کریچلی، گیرهارت و کیمرله در خصوص رویکرد دریدا به هگل در کتاب ناقوس مرگ اختصاص دارد و بخش دوم نیز با ترجمه متنی از ژاک دریدا با عنوان «گفتار و نوشتار در نظر هگل» آغاز می‌شود و با مقاله‌ای از دبورا شافن پایان می‌پذیرد.

همانگونه که مترجمان در انتهای مقدمه‌شان خاطرنشان کرده‌اند، می‌توان واسازی دریدایی را در نسبتش با دیالکتیک هگلی بازخوانی کرد:

«دریدا خاستگاه را دیفرانس (تفاوت و تعویق) نام می‌گذارد تا سلطه نظام و مطلق بودگی دانش مطلق را بی‌اثر سازد و این تفاوت و تعویق هرچند به ظاهر ضدهگلی‌ترین مفاهیم فلسفه دریدا به نظر می‌رسند، اما در عین حال با هگلی‌ترین مفاهیم فلسفه هگل یعنی «این همانی در عین تفاوت» و آفهبونگ در مقام تعویق دائمی امر مطلق پیوند می‌خورند. در یک کلام می‌توان ادعا کرد که «واسازی»، ترجمه پست‌مدرن «دیالکتیک» هگلی است و دریدا بدین وسیله می‌کوشد همان کاری را با هگل انجام دهد که هگل با کل فیلسوفان پیش از خود انجام داد: یعنی به کارگیری دیالکتیک هگل بر ضد خود هگل.»

گزارشی از حضور و سخنرانی پروفسور مایکل کوهن (جامعه‌شناس آلمانی) در ایران

تفکر اجتماعی در اسارت علوم اجتماعی

فاطمه غلامرضا کاشی

نشست «تفکر اجتماعی جهانی تحت حاکمیت علوم اجتماعی» با حضور پروفسور مایکل کوهن جامعه‌شناس آلمانی، روز یکشنبه ۲۴ فروردین در سالن اجتماعات انجمن جامعه شناسی ایران برگزار شد. این نشست با معرفی پروفسور مایکل کوهن توسط دکتر شیرین احمدنیا، مدیر کمیته همکاری‌های علمی انجمن جامعه‌شناسی و خوشامدگویی دکتر قانعی راد، رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران آغاز شد. مایکل کوهن رئیس «شبکه جهانی علوم اجتماعی و انسانی» و مدیر «پژوهشکده جهانی نووای» است. علایق پژوهشی وی از جمله شامل جامعه‌شناسی و فلسفه علم و معرفت، دلالت‌های زیرساختی بین‌المللی‌سازی علوم اجتماعی و اقتصاد و سیاست در عصر جهانی شدن هستند.

در این نشست پروفسور مایکل کوهن با ابراز خوشحالی از حضور در ایران و برگزاری این جلسه، موضوع اصلی بحث خود را بر مبنای اتفاقاتی که اکنون در دنیای علوم اجتماعی و در میان متفکران جامعه‌شناس در کشورهای مختلف می‌افتد قرار داد. در بحث وی جهانی شدن دو تأثیر متمایز از هم دارد که یکی شکل‌گیری تفکر اجتماعی جهانی و دیگری علوم اجتماعی است. علوم اجتماعی تحت تأثیر تفکر اجتماعی جهانی قرار دارد. مایکل کوهن در واقع علوم اجتماعی را نظامی می‌داند که تفکر اجتماعی در همه جای دنیا را تحت تسلط خود دارد. به عبارت دیگر علوم اجتماعی نوعی رویکرد یا نگرشی خاص به تفکر اجتماعی است که شاید تفکر اجتماعی ذاتاً یا ماهیتا چنین نباشد.

در این جلسه محورهای اصلی بحث کوهن شامل مسأله ارتباطات میان انواع علوم اجتماعی، قدرت علمی یا ساخت هژمونیک علم که زیر سلطه عملکرد علوم اجتماعی قرار دارد، کشمکش با زبان انگلیسی به عنوان زبان ارتباطات علمی و تفکر رشته‌ای می‌شدند. به نظر وی، زبان انگلیسی دلالت‌های معنایی خاصی را به کلمات می‌بخشد که لزوماً در زبان مبدأ یا مقصد وجود ندارد و این خود برای ابراز معانی دقیق در زبان‌های مختلف و در زبان انگلیسی مشکل ایجاد می‌کند. از طرف دیگر وی به اصطلاح «تفکر علمی دولتی» اشاره می‌کند که در قالب تفکر رشته‌ای اتفاق می‌افتد.

علوم اجتماعی درباره امر اجتماعی صحبت می‌کند اما این مباحث معمولاً در قالب‌ها و مقوله‌های از پیش تعیین شده اتفاق می‌افتد که توسط امر سیاسی یا ساخت قدرت تولید می‌شوند. برای مثال مقوله بیکاری دسته‌بندی است که دولت به افرادی که کار نمی‌کنند و درآمدی ندارند اطلاق می‌کند که این مقوله بویژه در زمینه اروپایی بسیار سفت و سخت است به‌طوری‌که فرد بیکار با عنوان بیکار در سیستم اجتماعی ثبت می‌شود اما خود فرد بیکار لزوماً چنین تعریفی از خود ندارد و خود را تنها فردی نیازمند درآمد برای گذران زندگی‌اش می‌داند. اما به‌طور معمول جامعه‌شناسان از تعاریف و مقوله‌بندی‌های سیاستمداران برای تولید علم اجتماعی استفاده می‌کنند؛ درحالی‌که باید توجه داشت چنین مقوله‌هایی از قبیل بیکار یا شهروند مقولات طبیعی یا ویژگی‌های انسانی نیستند بلکه برساخت‌های سیاسی هستند. این تضاد به نظر کوهن آنجا اهمیت می‌یابد که عالم اجتماعی دست به نقد ساختار سلطه می‌زند و با نوعی تضاد یا تعارض روبه‌رو می‌شود؛ یعنی متفکر اجتماعی که قصدش نقد دولت یا ساخت سیاسی است برای انتقاد از آن ساخت سیاسی از همان مقوله‌هایی استفاده می‌کند که توسط خود ساخت سیاسی تولید شده‌اند. به این ترتیب تفکر علمی دولتی به نوعی دیدگاه‌های جایگزین را نادیده می‌انگارد.

از طرف دیگر هر جامعه‌شناسی همواره به پدیده‌های اجتماعی جامعه اطراف خود نظر دارد که محدود به دولت- ملت‌ها بوده و زیر سلطه تفکر علمی دولتی است. عالمان اجتماعی غربی بعضا حتی به لحاظ جغرافیایی هم محل دقیق اکثر کشورهای در حال توسعه را نمی‌دانند تا چه رسد به آن‌که درباره زمینه اجتماعی آن‌ها مطالعه‌ای داشته باشند.

در دنیای امروز که علوم اجتماعی به عرصه بین‌المللی رسیده است بهترین اتفاقی که در برخوردهای بین‌المللی اتفاق می‌افتد انواع پژوهش‌های مقایسه‌ای است که دولت- ملت‌های مختلف را نسبت به یکدیگر می‌سنجد. تفکر اجتماعی در جهان امروز تا حد زیادی وابسته به محدودیت مرزهای کشورها است و این محدودیت در مجموع با محدودیت‌های ناشی از تفکر علمی دولتی موجب نوعی نگاه و رویکرد خاص به اجتماع می‌شود. این یعنی نگاه مشروع ساخت سیاسی یک کشور که بر اساس تعریف‌های سیاستمداران آن کشور شکل گرفته اما لزوماً با نگاهی که مردم خودشان نسبت به خودشان دارند یکی نیست؛ برای مثال با افزایش طول سن در بیشتر کشورها دولت مقوله‌ای با عنوان جمعیت سالمند در جامعه را تعریف می‌کند. افراد جامعه از زندگی بیشتر و سالمتر لذت می‌برند و از عمر طولانی خوشحال هستند اما براساس تعریف دولت سالمندان به عنوان باری بر دوش جامعه تلقی می‌شوند چون نه تنها دیگر توانایی کار کردن ندارند یا بازنشسته شده‌اند بلکه هزینه مالی زیادی برای نظام بیمه و پزشکی کشورها دارند. در اینجا می‌بینیم که چگونه یک امر مثبت با تعریف سیاسی بدل به مشکلی اجتماعی می‌شود. تمام دوران‌های مختلف زندگی انسان‌ها به همین ترتیب توسط دولت تعریف می‌شود و برچسب می‌خورد. عالمان و متفکران اجتماعی از منظر این مقوله‌بندی‌ها و نگاهی بیرونی به افراد جامعه می‌نگرند در حالی که وظیفه آن‌ها نگاه به مردم از دریچه نگاه مردم است.

جالب این‌که همین متفکران اجتماعی با همین مقوله‌بندی‌ها سعی در نقد ساخت سیاسی دارند. کوهن در اینجا ۲ تن از جدی‌ترین جامعه‌شناسان انتقادی یعنی آدورنو و والرشتاین را مثال می‌زند و با بیان برخی از نقل قول‌های آنان نشان می‌دهد که چگونه آن‌ها نیز درگیر همین مقوله‌بندی‌ها و تعاریف هستند. آدورنو باوجود مشکل جدی‌ای که با دولت آلمان دارد خود را در برابر برنامه دولت آلمان برای جوانان مسئول می‌داند. والرشتاین مأموریت مهم جهان علم را حل مشکلات جهانی می‌داند؛ بدین معنا که باید ارزش‌های مشترک در همه جای دنیا تولید کنیم؛ یعنی تولید ارزش‌های جهانی که به عبارت دیگر منجر به مشروع‌سازی دخالت نیروهای خارجی برای حل مشکلات درونی می‌شود. شاید والرشتاین به عنوان یک منتقد اساساً موضع ملی‌گرایانه نداشته باشد اما ناخودآگاه به‌دلیل استفاده از مقوله‌های تعریف شده توسط دولت در دام چنین مشروع‌سازی می‌افتد.

اپوزیسیون هم به نوعی از همین مقوله‌ها استفاده می‌کند و حتی مفهوم علم بومی که شکل گرفته است نیز همان تفکر علمی دولتی بومی است که به عنوان اپوزیسیون تفکر علمی دولتی غربی قلمداد می‌شود. در نهایت مایکل کوهن چنین خلاصه می‌کند که نباید همه مقوله‌هایی که در طول ۲۰۰ سال تاریخ علوم اجتماعی توسط عالمان این علوم شکل گرفته است را همواره مبنای تقسیم‌بندی‌ها و تحلیل‌ها قرار داد و بر اساس آن‌ها دست به عمل زد در عوض باید از این کار اجتناب کرده و به دنبال تولید مقوله‌های جدید مردمی‌تری باشیم.

مایکل کوهن در واقع علوم اجتماعی را نظامی می‌داند که تفکر اجتماعی در همه جای دنیا را تحت تسلط خود دارد. به عبارت دیگر علوم اجتماعی نوعی رویکرد یا نگرشی خاص به تفکر اجتماعی است که شاید تفکر اجتماعی ذاتاً یا ماهیتاً چنین نباشد

نباید همه مقوله‌هایی که در طول ۲۰۰ سال تاریخ علوم اجتماعی توسط عالمان این علوم شکل گرفته است را همواره مبنای تقسیم‌بندی‌ها و تحلیل‌ها قرار داد و بر اساس آن‌ها دست به عمل زد در عوض باید از این کار اجتناب کرده و به دنبال تولید مقوله‌های جدید مردمی‌تری باشیم

«ماهیت هنر انقلاب اسلامی» در گفت‌وگو با دکتر بهمن نامور مطلق

شوریدگی زیباشناسانه

از ظرفیت‌های انقلاب در هنر استفاده نکرده‌ایم

مهسا رمضانی

هنر را اغلب بیان احساسات تعریف کرده‌اند، اما قضیه تنها به احساس ختم نمی‌شود. هنر به واقع تجسم زیباشناسانه باورها است که در کالبد یک اثر هنری خود را می‌نمایاند. هنرمند به عنوان نماینده فکری مردم، با درکی جامع‌الاطراف، بازی روابط قدرت را خوانش کرده و از ایستایی پا را فراتر می‌نهد. دکتر بهمن نامور مطلق، پژوهشگر هنر و استاد دانشگاه شهید بهشتی هم بر این باور است که ذات هنر، «آشنایی‌زدایی» بوده و تقلیدی نیست و همواره خلاف جریان حاکم حرکت می‌کند. از این رو، به اعتقاد وی «هنر» و «انقلاب» یا به عبارتی «هنر انقلابی» از یک جنس‌اند یعنی هر دو به دنبال دگرگونی در وضعیت موجود و رسیدن به یک مطلوبیت‌اند. از آنجا که هر دگرگونی، استراتژی خاصی را می‌طلبد، پسوند اسلامی، رویکرد حرکت هنر را که ذاتاً با انقلاب عجین است، تصویر می‌کند. اما سؤالی که بیش از همه ذهن را به خود مشغول می‌کند، تعاریف مدرن از هنر است که پیوسته تقیدناپذیری هنر را گوشزد می‌کند. به واقع تا چه حد می‌توان برای هنر در مسیر پویایی و عادت‌زدایی، چارچوب تعریف کرد؟ از این رو در نشستی با دکتر نامور مطلق، معاون سازمان میراث فرهنگی که سال‌ها ریاست خانه‌هنرمندان را عهده‌دار بوده و از نزدیک با هنر و هنرمند در تعامل بوده، هم‌صحبت شدیم تا «ماهیت هنر انقلاب اسلامی و جایگاه امروز آن را در جغرافیای هنری کشور» به چند و چون بگذاریم. آنچه در ادامه می‌آید، ماحصل این گفت‌وگو است.

■ **جناب دکتر نامور مطلق! به عنوان نخستین سؤال می‌خواهیم بدانیم شما چه تعریفی از «هنر انقلاب اسلامی» ارائه می‌کنید؟ و چه ارتباطی بین هنر و روحیه انقلابی متصور هستید؟**

«هنر» ارتباط تنگاتنگی با «انقلاب» دارد تا آنجا که در تعاریف، هنر را آشنایی‌زدایی و ایجاد تحول در نگاه‌ها و رفتارها دانسته‌اند. هنر واقعی با به چالش کشیدن عادات، برانگیخته می‌شود. بویژه هنر در نگرش ایرانی- اسلامی و به طور کلی شرقی، به هیچ وجه تقلید از طبیعت نیست. در این نگرش‌ها هنر نمی‌خواهد طبیعت را تکرار کند بلکه جهانی نو را به تصویر می‌کشد. از این رو، سرشت هنر و انقلاب با هم شباهتی عجیب دارند چراکه هدف هر دو دگرگونی وضعیت موجود و عادت‌زدایی از روزمرگی‌ها است. رسالت هر دو یادآوری این موضوع به انسان است که هدف از خلقت او رشد و تعالی است و فرق انسان با غیر انسان در بر نتافتن ایستایی است. از این رو انسان باید پیوسته خود را از دور باطل سیزیفی رها سازد.

این در حالی است که هنر می‌تواند از زوایای رمانتیستی، سوررئالیستی، سمبولیک از یک سو و اشراقی یا مثالی از سوی دیگر نگاه‌های تازه‌ای را به جهان عرضه کند. حال مقصود از اسلامی بودن هنر انقلاب اسلامی هم همین افق و نگاه تازه است. ایدئولوژی‌ها جهت و شیوه‌های هنری نحوه نگاه را مشخص می‌کنند. مثلا جهت هنر انقلابی در امریکای لاتین با جهت هنر انقلابی در کشورهای کمونیستی متفاوت است. بنابراین با افزودن پسوند اسلامی جهت و سمت سویی اسلامی را به هنر انقلابی خواهیم داد.

از این رو «هنر انقلاب اسلامی» از سه عنصر اصلی شکل می‌گیرد: عنصر «هنری» آن موجب می‌شود تا بعد زیبایی‌شناسی ویژه‌ای داشته باشد؛ عنصر «انقلابی بودن» آن موجب تحرک و پویایی همچنین اعتراض و شوریدگی می‌شود و عنصر «اسلامی» آن جهت و هدف این هنر را تبیین می‌کند. این سه در عبارت هنر انقلاب اسلامی به یک واحد منسجم تبدیل می‌شوند و ترکیب‌شان شکل تازه‌ای را پس از انقلاب به وجود آورده که بی‌سابقه است.

■ **اشاره کردید که پسوندهایی که به هنر افزوده می‌شود نگاه و جهت هنر را مشخص می‌کند، به اعتقاد شما مؤلفه‌های هنر اسلامی چیست؟**

عنصر اسلامی، هنر را با ویژگی‌هایی همچون شور و طغیان علیه کفر، استبداد و استعمار ملازم می‌کند. حال این که هنر تا چه اندازه می‌تواند در عین اسلامی بودن انقلابی نباشد، نکته‌ای قابل تأمل است. چراکه به اعتقاد من هنر نمی‌تواند اسلامی، ناب و اصیل باشد اما استعمارستیز و استبدادزدا نباشد.

از طرف دیگر، از ویژگی‌های هنر انقلاب اسلامی «اخلاق‌مداری» است. نمی‌تواند یک هنر انقلابی و اسلامی باشد اما در آن اخلاق رعایت نشود. یعنی اسلامی‌بودن هنر به ما اجازه نمی‌دهد تا هر طور که خواستیم، شورش کنیم. برای مثال در اثر هنر اسلامی برهنه نمایی وجود ندارد و روابط میان شخصیت‌ها بر اساس اصول و قواعدی ویژه بنا می‌شود. همچنین اسلامی بودن برای خود نگرش و اندیشه ویژه‌ای را به همراه دارد. برای مثال با یأس و نومیدی و پوچی مخالف است و به همین دلیل اثر هنری وقتی اسلامی شد نمی‌تواند بر مضامینی مانند پوچی استوار شود.

■ **برخی از متفکران حوزه پژوهش هنر معتقدند که هنر قاعده‌ای را برنمی‌تابد، یا به عبارتی نمی‌توان هیچ ایدئولوژی‌ای را به هنر نسبت داد، قضاوت شما در این باره چیست؟**

کسی که می‌گوید هنر هیچ قاعده‌ای را برنمی‌تابد، خود در حال ایجاد یک قاعده است. همواره در طول تاریخ «هنر» عامل اعتلای فرهنگ و بخشی مهم از معنویت جامعه بوده است. هیچ‌گاه در طول تاریخ، هنر در مقابل اخلاق و دین قرار نگرفته است. پدیده‌ای که امروز مشاهده می‌کنیم، پدیده‌ای نوین است. در واقع پس از رنسانس این ایده که هنر تقیدی به دین و اخلاق ندارد، مطرح می‌شود چرا که در دوران گذشته، هنر، علم، اخلاق و دین یک واحد منسجم و در عین حال مرتبط بودند یعنی در هنر علم و در علم دین بود. متأسفانه همین جداسازی میان هنر و اخلاق یا دین یا حکمت است که موجب تخریب جوانان و به طور کلی برخی جوامع شده و تصویری غلط از هنر ارائه کرده است.

■ **به اعتقاد شما «هنر انقلاب اسلامی» در کجا ظهور و بروز بهتری پیدا کرده است؟**

بخشی از هنر انقلابی به لحاظ موضوعی متأثر از مبارزه علیه استبداد رژیم گذشته و بخش بزرگی هم متأثر از دفاع مقدس بود. اینها جلوه‌ها و موضوعاتی هستند که هنر انقلابی ما از آن استفاده می‌کند.

هیچ‌گاه هنر ما به اندازه دوران انقلاب پویا و شوریده نشد. این انقلاب بود که توانست ماهیت هنر را عوض کند و آن را در عین انقلابی بودن متعالی هم بکند. هنری که همواره هنر دربار و در اختیار پادشاهان بود، یکباره تبدیل به عنصر اعتراض علیه استبداد و علیه استعمار شد.

این در حالی است که هنر انقلاب اسلامی ایران بسیار سریع به کشورهای دیگر صادر شد. نمونه‌های آن را می‌توان در کشورهایی همچون لبنان، عراق و حتی افغانستان دید.

■ **اشاره کردید که اوج هنر انقلابی در دوران انقلاب بود؟ آیا امروز هم این شور را احساس می‌کنید؟ به عبارتی وضعیت امروز هنر انقلاب اسلامی را چگونه توصیف می‌کنید؟**

متأسفانه با وجود پیشینه سترگ هنر انقلابی، نتوانستیم از دارایی‌هایمان بخوبی بهره ببریم. هنر انقلاب اسلامی آنچنان که شایسته است، مورد حمایت قرار نگرفت و در سینما و ادبیات چنان که باید آثار فاخر خلق نشد. در عین حال که باید در عین معنویت، صلابت و داشتن ویژگی‌های زیبایی‌شناختی رشد می‌کرد، موضوعات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس هر از گاهی دستمایه بعضی از فیلم‌ها و آثار هنری و ادبی نازل شد. ما بخشی از راه را اشتباه رفتیم و از شیوه‌های غلط استفاده کردیم. هنر انقلابی سفارشی نیست و فقط به واسطه معتقدان راستین به انقلاب اسلامی، شکل می‌گیرد. اگر شرایط را برای این گروه فراهم کنیم، به حمایت مادی، سفارش و... نیازی نیست. چراکه این هنرمندان خود آثار فاخر خلق می‌کنند و مخاطبان خاص‌شان را خواهند یافت.

■ **در دوره‌هایی با به حاشیه رانده شدن هنرمندان مواجه بودیم که به تبع آن هنر انقلابی ما رنگ و رخ کمتری یافت. از نظر شما چه راهکارهایی برای ممانعت از این مسأله باید در دستور کار سیاستگذاران فرهنگی ما قرار گیرد؟**

مدیران ما باید هنرمندان انقلاب را باور کنند. هنرمند اصیل خواسته‌هایی دارد که کمتر مادی و مالی است. هنرمند آزادی می‌خواهد باید به آن‌ها اعتماد کرده و شرایط خلق اثر را برای آنها فراهم کنیم و باور کنیم که آنها هم به اندازه مدیران و چه بسا بیشتر از آنها دغدغه هنر اصیل دارند.

به اعتقاد من یکی از دلایلی که باعث حاشیه‌نشینی هنرمندان شد، این است که مدیران فرهنگی ما زبان هنرمندان‌مان را درک نمی‌کردند و دنبال آدم‌های بله‌قربان‌گو و کارمند بودند. هنرمند انقلابی به هیچ‌عنوان نمی‌تواند مثل یک کارمند عمل کند و ترجیح می‌دهد به گوشه‌ای رفته و انزوا پیشه کند. از این رو سیاستگذاران فرهنگی ما باید زبان مشترک با هنرمندان را پیدا کنند. مشکل بزرگ دیگر این است که برخی مدیران، هنرمندان را نیز در دسته‌بندی‌های کوچک سیاسی خود قرار می‌دهند. انقلاب اسلامی طیف بزرگی از هنرمندان را پوشش می‌دهد که شاید موضع‌گیری‌های گوناگونی داشته باشند اما در مورد انقلاب نظرشان به هم بسیار نزدیک است و ما نیاز به همه آن هنرمندان صادق و اصیل داریم و مدیران و سیاستگذاران ما باید از همه این شخصیت‌ها و ظرفیت‌ها استفاده کنند. در این صورت هنر انقلاب اسلامی، مکتب و ژانر خود را ارائه خواهد کرد.